



24 سپتمبر 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

«تاراج تاریخ»

«یک محاسبه تاریخی با مدعیان مفاخر بیست و پنج قرنه»

عنوان فوق برگرفته از یک مقاله تاریخی است که تقریباً شش دهه قبل به قلم توانای مؤرخ و دانشمند شهیر کشور مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بتاريخ 28 میزان 1345 ش (مطابق 20 اکتوبر 1966م) در شماره 2، سال دوم جریده مساوات در کابل به نشر رسید که تقریباً همزمان بود با برگزاری جشن دوهزار و پنجمین سالگرد شهنشاهی ایران که در آن روزها با دبدبه وطنطنه خاص در ایران برپا شد و از همه جهان شخصیت های بزرگ و بیشتر رؤسای دولت ها در آن اشتراک داشتند و ملیونها دالر صرف این جشن بزرگ گردید. در همان احوال بیاناتی از طرف بعضی اراکین دولت ایران و نیز عده ای از شخصیت های آن کشور ایراد گردید که با هیاهوی زیاد و افتخارات خاص مبنی بر قدامت تاریخی ایران در مطبوعات و رادیوهای داخل و خارج آن کشور انعکاس یافت و ادعاهایی صورت گرفت که تعرض بر تاریخ و جغرافیای تاریخی افغانستان محسوب می شد، چنانکه گفته میشد که گویا: خاک افغانستان در تاریخ، جزو شهنشاهی ایران بوده است.

اگرچه از اعلیحضرت محمدظاهر شاه - پادشاه افغانستان و ملکه محترمه جهت اشتراک در این جشن رسماً دعوت بعمل آمده بود، ولی به دلیل همین اضافه گوئی های غیر واقعی اعلیحضرت نخواست شخصاً در آن جشن حضور یابد و بجای خود و ملکه، دختر و داماد خود را اعزام کرد که در واقع یک نوع عکس العمل محسوس در برابر ادعاهای تاریخی طرف ایران تلقی می شد. در همین احوال در مطبوعات افغانستان، بخصوص در نشرات آزاد و غیردولتی مطالبی نوشته شد که یک از مهمترین آنها همانا مقاله بود تحت عنوان "تاراج تاریخ - یک محاسبه تاریخی با مدعیان مفاخر بیست و پنج قرنه" که بقلم پوهاند عبدالحی حبیبی بطور تحلیلی و مستند تاریخی نوشته و در جریده مساوات (ارگان نشراتی حزب مترقی دیموکرات مربوط به شهید محمد هاشم میوندوال) در آنوقت به نشر رسید.

این مقاله بعداً بتاريخ اول جنوری 2012 در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاين باز نشر شد و در همان وقت یک کاپی آنرا برای آرشیف خود نگهداشتم. اکنون که در این روزها بار دیگر این موضوعات در رسانه ها مطرح بحث میشوند، سری زدم به آرشیف مقالات در آن ویبسایت، ولی اثری از آن نیافتم. لذا به دلیل اهمیت تاریخی این نوشته، خواستم تا آنرا از روی کاپی اخیر الذکر خود که در طول چند سال به مشکل قابل مطالعه بود، بار دیگر تایپ نموده و با این مقدمه کوتاه باز نشر کنم تا علاقمندان موضوع، بخصوص نسل جوان کشور از این بررسی مستند تاریخی فیض ببرند و در حق نویسنده آن اتحاف دعا نمایند.

آغاز متن مکمل مقاله:

در هفته گذشته زمزمه های عجیبی از رادیوهای دنیا شنیده شد که گویا سال دوهزار و پنجمین شهنشاهی ایران را جشن گرفتند و با ترتیبات فوق العاده لوکس و پرطمطراق پرمصرفی از کیسه برادران مستمند ایرانی ما که به لقمه نانی احتیاج دارند، چنین اضافه خرچی ها را روا داشتند، درحالیکه برای یک ملت فقیر و محتاج نیازمند به انکشاف چه فرق میکند، اگر تاریخ دونیم هزار ساله داشته باشد یا صدساله!

تا جائیکه به مسأله همدردی و اخلاقی تعلق دارد، مردم افغانستان به رفاه و آرامی و سعادت و شادکامی برادران ایرانی خود علاقمند اند، و بنابراین اگر همین مبلغ گزاف به ترفیه حال و رفع نیازمندیهای مستمندان آن ملت برادر به خرج می رسد، بهتر بود.

بهرصورت چون این یک مسأله تاریخی ایشان است، ما جز با جنبه اخلاقی آن کاری نداریم، مسرت و سعادت آن برادران را خواهانیم، ولی در نشراتی که در خارج و داخل ایران درین باره به عمل آمد، چیزهایی گفته شد و دعوایی صورت گرفت که با حیات ملی مردم افغانستان ربطی دارد و نیشنلیزم افغانی ما را بدفاع از خود بر می انگیزاند. تا جائیکه دیده و شنیده شد، مدار تمام نشرات و ادعایهای طویل و عریض سخنگویان و نویسندگان دستگاه این جشن خیالی (تاریخ) بود، ولی به نام تاریخ، داستانهای جعل کردند و حماسیاتی خلق نمودند که ابدأ و اصلاً با واقعیت های تاریخ سازگار نیست.

درین تبلیغات غرورآمیز مکرراً شنیده شد که برتاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض بعمل آمد، و خاک و بلاد افغانستان در تاریخ، جزو شهنشاهی ایران شمرده شد.

ما انکار نداریم که مدتهای زیادی درتاریخ چنین آمده که این دولت تاریخی آسیا در تحت یک نظام سیاسی و بحیث یک مملکت زیسته اند و مشترکاتی نیز باهمدیگر داشته اند. ازاینکه شهنشاهی مردم ایران کنونی برکشور افغانستان یا یک حصه آن حکم رانده باشد، درست است. ولی مدتها نیز چنین بوده که مرکز شهنشاهی درخاک افغانستان بوده، و مردم اینجا تا نهایت عراق (ایران کنونی) درفش حکمرانی افراخته بودند.

پس اگر نویسندگان ایران خواسته باشند، حکمرانی ایران همواره برین سرزمین ادامه داشته باشد، واقعیت تاریخی نیست و اگر مدتی مردم ایران کنونی بدلیل حکمرانی محدود هخامنشیان و ساسانیان و غیره برخاک افغانستان، شهنشاهی 2500 ساله خود را درتاریخ ما تثبیت میکنند، ما هم با خود حسابی داریم، و اینک آن برادران گرامی خود را به یک محاسبه تاریخی می کشانیم.

درتاریخ داستانی که درکتب قدیم مردم آریین مانند ویدا و اوستا و کتب پهلوی و سیرملوک (شاهنامه ها) آمده همواره مراکز امنیت آریایی ها برخاک افغانستان بوده، مانند بلخ و زرنج و بلادی مجاری هیلمند و هرات و غیره که مردم این سرزمین ها و شاهان و پهلوانان آن مانند (جم)، (فریدون)، (قباد)، (رستم) و غیره درهمین سرزمین های بلخ و سیستان و زابل و کابل مرکزیت داشته و نشر و تلقین مدنیت باستانی و آئین مزدیسنا به ایرانیان کنونی پرداخته اند.

پس به اعتبار این دوره داستانی که باید قبل از تاریخ شمرده شود، اجداد همین مردم افغانستان بودند که آئین پندار و گفتار و کردار نیکو را با اصول مدنیت و شاهی به ایرانیان کنونی آموختند و درفشهای شاهی هم از فراز (وهاره) بلخ افراشته شد، نه تهران یا همدان یا شیراز یا اصفهان!

نشسته شهنشاه با افرین به تخت شهی بر، به بلخ گزین

شما به وندیدات کتاب اوستا و شاهنامه فردوسی و گرشاب نامه اسدی و کتب سیرملوک عربی رجوع کنید، درآن خواهید دید که چگونه ریشه های مدنیت آریین دربلاد افغانستان نشو و نما می کند؟ و این مردم دربلخ شهرنشین می شوند و از دوره حیات خانه بدوشی و کوچی گری به شهرنشینی میرسند و درتحت نظام شاهی می آیند و مدنیت و شایستگی را بهر سو می پراکنند.

در داستاهای این دوره که محل وقوع آن بلخ و کابلستان و زابلستان و مجاری هیلمند و سیستان و هرات است، نامهای این بلاد چنین مذکور میگردد:

زرنج و همه غور و زابلستان هم از بلخ تا بوم کابلستان
(گرشاسب نامه)

د پانو شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

اکنون ما به دوره تاریخی میرسیم که سنین و اوقات آن معین است:

دولت ماد شمال ایران که پایتخت آن هکمتان (همدان) بود، نفوذ ایشان در شرق یعنی 665 قبل از میلاد است و این سلطه آریائی مشترک تا سقوط دولت افغانستان از عصر فده ورتیس (623 ق.م.) ماد در حدود (550 ق.م.) دوام دارد که جمله هشتاد سال باشد، چون مرکز دولت ماد در ایران کنونی بود، ما آنرا به حساب ایشان میگیریم.

خروج کوروش (سیروس) هخامنشی و سلطه او بر تمام افغانستان تا دریای سند از حدود 550 قبل از میلاد آغاز می شود که تا عصر اخلاف او (حدود 400 ق.م.) بمدت 150 سال میرسد.

در پایان این دوره است که داریوش سوم پادشاه آخرین دودمان هخامنشی بعد از جنگ گوگمل بدست اسکندر مقدونی شکست میخورد، و بسوس حکمران باختر و برسنس حاکم رخج (قندهار) او را می کشند (330 ق.م.) و لشکریان اسکندر بدون هیچ مانعی سرزمین ایران را در همین سال اشغال می نمایند و درخت پوسیده شهنشاهی هخامنشی را از بیخ میکشد.

سلطه اسکندر در افغانستان با مقامهای عنیف مردم این سرزمین روبرو شد، و این جهانگیر دلاور مدت چهارسال تا (326 ق.م.) در کوهسارها و وادی های افغانستان به جنگ و دفاع مشغول ماند، درحالیکه از سرزمین ایران کنونی به سرعت برق در مدت چندماه گذشته بود.

بادرگذشت اسکندر که جنرالان و بازمندگان یونانی او در سرتاسر ممالک مفتوحه او اقتدار یافتند، باز مرکز قدرت و جهانداری همین سرزمین باختر بود و تا حدود (100 ق.م.) مردم افغانستان با سازمان نیمه یونانی و نیمه افغانی خود به آزادی می زیستند و حکمرانان یونانی که با عرف و عادات و کلتور باختری بار آمده بودند، مانند عناصر داخلی تربیت شده ای این کلتور، درین جا زندگی کردند و همین جا در بین عناصری قوی نژاد و کلتور افغانستان منحل گردیدند، و اجداد ایرانیان کنونی که خودهم مادونان مفتوح این سازمان ها بودند، ابداً دستی در سرزمین افغانستان نداشتند.

بعد از انحلال سلطنت مستقل باختر یونانی، قبایل ساکه و پارت و پهلوا از همین سرزمین های افغانستان پرچم های فیروزی را بطرف غرب و ایران امروزه برافراشتند و ارساس (اشک) بلخی بنای شاهنشاهی نیرومند اشکانی را در حدود (249 ق.م.) در همین سرزمین گذاشت و سلطنت مختلف این قبایل افغانستان بر یک قسمتی از ایران ادامه داشت.

در حدود (70 ق.م.) قبایل آریائی نژاد کوشانی و بعد از آن هفتالی در افغانستان استقرار یافته و به تشکیل بزرگترین امپراتوری های نیرومند پرداختند که سرحدات آن از حدود مرو و دامغان تا اوسط هند به شمول ماوراء النهر میرسید و خلاق مدنیت و هنر و ادب و آئین خاصی بودند که زاده و پرورده سعی و تفکر و اندیشه مردم همین سرزمین افغانستان بود.

سلطه کوشانی و هفتالی تا اوایل ورود اسلام و حدود 600 میلادی مدت شش قرن به اشغال سلطنت های قوی و شهزادگان محلی دوام داشت و درین مدت گاهی فتوحات پادشاهان ساسانی ایران نیز در اراضی افغانستان توسعه یافته است.

از حدود 230 میلادی که دامنه فتوحات اردشیر بابکان تا پشاور در کوشان شهر رسیده بود، تا حدود 365 م که هفتالیان از شمال هندوکش تا وادی سند و کشمیر رسیدند، مدت یک قرن زمان سلطه ساسانیان پارس بر افغانستان شمرده میشود، که آنها با جنگها و مقاومت های مردم این سرزمین با آن سلطه بیگانه سپری شده است.

بین سالهای 350 و 358 م قبایل افغانستان با شاپور دوم ساسانی پارس آویزشها داشتند تا که سردار بزرگ این قبایل گرومباتس با او صلح کرد و در جنگ با رومها پادشاه ساسانی را کمک نمود، ولی در همین اوقات

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

پادشاهان بزرگ کیداری در افغانستان با سلطنت اجنبی مقاومتها داشتند، تاحدی که 484م از دواج خواهر خود را با صلح به پادشاه کیداری افغانستان کنگ - پادشاه ساسانی پیروز (459م) خاس پسر کیداره پیشنهاد کرده بود، و پایتخت ایشان کاپیسا و پشاور بود.

در سنه 427م قوای هفتالی افغانستان با بهرام گور ساسانی پارس درآویختند تا او را شکست داد و طالقان را با خراج گزافی از او گرفت و افغانستان با پیروز اول ساسانی (457م) و پسرش (قیاد) نزد دولت هفتالی افغانستان یر غمل (گروگان) گرفته شد.

پیروز سرخودار را در سنه (484م) در جنگ با اخشوان پادشاه افغانستان گذاشت و دخترش به دست همین پادشاه افتاد و دولت ساسانی پارس با جگزار او بود و مارکوارت مستشرق گوید که دولت ایران تا حدود (500م) برای ادای باج و خراج به هفتالیان افغانستان برسم الخط کوشانی هفتالی مسکوکاتی را ضرب میکردند، و از صلب اخشوان و بطن دختر پیروز ساسانی دوشیزه ای به زنی گواذ پادشاه پارس درآمد، و چون این پادشاه از طرف مردم پارس خلع شد، در سنه 499م به مدد عساکر هفتالی افغانستان واپس به تخت پارس نشانده شد. در خلال این قرون سلطه خالص پادشاهان ساسانی پارس بر افغانستان بیش از یک قرن نیست و ما هم آنرا به حساب می گیریم.

در دوره اسلامی بعد از (652م) که پادشاه آخرین ساسانی یزدگرد سوم در آسیاب مرو به اشاره حکمران آن ماهوی سوری بدست آسیابانی کشته میشود، و دوره شاهی ساسانیان با او ختم میشود، ایران مانند حمله یونانیان به سرعت تام در مقابل فاتحان عرب از بین میرود، ولی مقاومتهای مردم افغانستان تا دوصد سال و (حدود 200 هجری قمری) دوام میکند. این مقاومتها برای حفظ آزادی ملی مردم افغانستان در مقابل سلطه عسکری اعراب بوده، والا سلطه دینی اسلام را مردم با طیب خاطر قبول کرده بودند و در مقابل دین اسلام و قرآن نمی جنگیدند.

دردوره اسلامی همواره مراکز قدرت سلطنت نزد مردم افغانستان بوده و از اینجا براراضی وسیع ایران کنونی حکم رانده اند، بدین تفصیل:

الف - حکمرانی طاهریان فوشنج هرات از 205 تا 259 هجری قمری.

ب - حکمرانی صفاریان زرنج نیمروز و وادی هیلمند از 247 تا 393 قمری.

ج حکمرانی سامانیان بلخی از 279 تا 389 قمری.

د - سلطنت غزنویان از غزنه 351 تا 583 قمری.

هـ - سلطنت غوریان از فیروز کوه غور و هرات و بامیان از حدود 550 تا 612 قمری.

درین مدت چهارصد سال همواره مرکز قدرت و حکمرانی در دست مردم افغانستان بود و بعد از آن از 600 تا 800 قمری دوره فتور چنگیزی و ایلخانی است که تمام ایران لگد کوب سواران مغل میگردد، ولی باز هم در افغانستان قوای ملی مانند قبایل پشتون در کوهسار پشتونخوا و پادشاهان کرت در هرات و ملکان نیمروز به مقاومت گرم و سرد خود ادامه داده اند، تا که در (807 قمری) پادشاه مدنیت دوستی از خاندان تیمور لنگ که در ثقافت خراسانی پرورده شده بود، در هرات بر تخت نشست.

بعد ازین تا حدود 920 قمری سلطنت این دودمان پادشاهان افغانستان از دریای سند تا نهایت ایران کنونی ادامه داشت و از هرات پایتخت زیبای این دودمان، انوار هنر و فرهنگ و حکمداری و سروری بر سرتاسر قاره آسیا می تافت.

در حدود (916 قمری 1510) که شاه اسماعیل صفوی، شیبانی خان را در جنگ مرو بکشت، افغانستان شمالی و شرقی تا قندهار به بابر و شاهان اوزبکیه بلخ تعلق داشت و فقط یک گوشه غربی آن با صفویان اصفهان بود که این سلطه فقط بر نصف غربی افغانستان تا حدود (1115 قمری) مدت دو قرن ادامه داشت و در سنه 1119 قمری با قیام مردانه میرویس خان در قندهار قطع شد و این مرد مدبر و دلیر چندین بار لشکریان

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

متجاوز صفویه را در میدانهای قندهار و وادی هیلمند از دم تیغ نیز گذرانیده و بعد از وفاتش پسرش شاه محمود هوتک با مردان قندهاری در لمحہ بصر، بدیوارهای پایتخت ایران اصفهان خود را رسانیدند و در سنه 1135 قمری گلیم رژیم فرتوت صفویان را از صحنه ایران برچیدند و پادشاه آخرین صفوی، در پیشگاه پادشاه فاتح افغانی (شاه محمود هوتک) به زانو درآمده و نیایش کرد و تاج شاهی ایران را بدو تقدیم نمود و همدین ایام رؤسای ملی ابدالی افغانی پرچم پیروزی را بر آسمان هرات افراشته بودند.

دریکی از نشرات ایران که به شخص بزرگی از آن مملکت برادر ما منسوبست، این حرکت میرویس و شاه محمود فاتح جوان افغان را به تعبیر نادرست (کاروان زنی!) یاد کردند. آیا وقتی که سلطان محمود از غزنه یا یعقوب صفاری از زرنج یا طاهر از هرات و فوشنج یا غیاث الدین از غور یا سلطان حسین از هرات بربلاد غربی ممالک وسیع ایشان در عراق آنروز (ایران امروز) لشکر کشی ها میکردند، آنهم کاروان زنی بود؟

برادران ایرانی ما باید محاسبه فوق را همواره در تاریخ فراموش نکنند، شما در هفت فقره ای بالا غور کنید، از مدت 2400 سال با اینطرف ایام سلطه و قدرت مردم ایران کنونی بر ما چقدر بود؟ و بالعکس مردم این سرزمین بر آن جا چقدر حکم رانده اند؟

اینک می بینید:

سلطهٔ ایرانیان:

- 1 - سلطهٔ ماد از همدان 80 سال بریک قسمت افغانستان.
- 2 - سلطهٔ هخامنشیان پارس 150 سال بر تمام.
- 3 - سلطهٔ ساسانیان پارس 100 سال بر یک قسمت.
- 4 - سلطهٔ صفویان اصفهان 200 سال فقط بر نصف غربی که جمله 530 سال میشود.

سلطهٔ مردم افغانستان:

- 1 - سلطنت ساکها، پارتها، پهلوا اشکانیان بریک قسمت ایران 200 سال.
 - 2 - سلطهٔ هفتالی بریک قسمت 50 سال.
 - 3 - دورهٔ اسلامی از طاهریان تا غزنویان 400 سال بر تمام ایران.
 - 4 - دورهٔ تیموریان هرات بر تمام ایران 100 سال.
 - 5 - سلطهٔ هوتکیان و ابدالیان قندهار و هرات 50 سال که جمله 800 سال میشود.
- با این حساب اگر سلطهٔ شاهان ایران با وقفه ها و خلاها در طول بیست و سه قرن، فقط پنج قرن آنهم بریک قسمت از این خاک بوده، سلطهٔ هشت قرنه ما بر آنها با وقفه ها و خلاها و تسلسل از 200 قمری تا حدود 1200 قمری ثابت است.

پس ما میدانیم که این برادران عزیز ما چرا این حقایق را فراموش میکنند. اگر ایران وقتی شاهنشاهی هایی داشته و مملکت قوی بوده، افغانستان هم شاهنشاهی هایی متعدد قوی و پیروز در طول تاریخ داشته است و اگر در جوار ما کسی به استناد چنین چیزها بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض میکند و خاکهای کشور ما را جزو کشور دیگر به قلم میدهد، باید بدانند که این محاسبه ها پیش ما هم موجود است و نمی توانیم عظمت شاهنشاهی های کوشانی و هفتالی و صفاری و سامانی و غزنوی و تیموری هرات و هوتکی و ابدالی قندهار را که از کانون عظمت و اصالت تاریخی این سرزمین نشو نما نموده اند، فراموش کنیم.

این یک محاسبه تاریخی بود که ما در رد نشرات و دعاوی کنونی برادران ایرانی نوشتیم، و الا برای ملتی مانند ایران و ملتی مانند افغان که سخت نیازمند انکشاف و اصلاح اوضاع حیاتی خویشند، زیبنده نخواهد بود که اوقات گران بهای خود را به چنین دعاوی پرهیاهو صرف کنند.

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

امروز هردوکشور افغان و ایران مرزهای مشخصی دارند، وقایع تاریخ خود را به محیط بیکران ماضی سپرده اند، ما نباید اکنون در آن بپیچیم و تنها به مفاخر گذشته ضیاع وقت و سعی نمائیم. ما مشترکاتی در تاریخ و فرهنگ هم داریم. آنچه امروز به هرات یا زرنج یا بلخ یا زابل یا کابل تعلق میگیرد، آنرا باید بما بگذارند و آنچه به طوس و نشاپور و ری و اصفهان و همدان و کرمان تعلق دارد، مال ایرانیان عزیز است و باید به آنها گذاشته شود.

دردنیای پر جنجال امروز هر دو ملت مشکلاتی دارند، باید در یک فضای دوستی و برادری این مشکلاتی را از پیش پا برداریم و به امور زندگی خود منهدم گردیم، ما با حفظ مفاخر نیشنلیزم افغانی و تاریخ و سوابق آن و مبارزه مردانه درین راه حاضریم با دوستان همجوار گرامی خود یک زندگی دوستانه و صلح جویانه بسر بریم، ولی هیچکس را اجازت نخواهیم داد که مفاخر و تاریخ و سوابق ما را غارت نمایند.

(ختم مقاله پوهاند حبیبی منتشره: جریده مساوات، کابل، شماره 2، سال 2، چهارشنبه 28 میزان 1345)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزی بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولئ